

جلسه 68

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

ميلاد مسعود مولای مان حضرت على بن الحسين زين العابدين صلوات الله عليهما را خدمت حضرت بقيه الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمهى معصومه عليها السلام و همهى شيعيان و مواليان آن بزرگواران و شما گراميان تبريك عرض مى كنيم و اميدواريم كه همهى ما ان شاء الله جزء شيعيان و مواليان راستين آن بزرگوار و آباء گرام و ابناء گرامش ان شاء الله بوده باشيم و در دنيا و آخرت دست مان از دامان پرمهر و محبتش محروم نماند ان شاء الله! اين صلوات خاصهى آن وجود مبارك را خدمتشان تقديم مى كنيم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ مِنْهُ أُمَّةً أَهْدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ اصْطَفَيْتَهُ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى تَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

خب بحث در روایاتی بود که برای نظریه‌ی ثانیه به آن استدلال شده بود، نظریه‌ی ثالثه به او استدلال شده بود. رسیدیم به تقریب ثالث. من یک شبهه‌ای برایم پیدا شد نمی‌دانم حالا وقت هم نشد که مراجعه کنم به این که تقریب ثانی را چه جورى تقریب کردند، یعنی در خارج چه جور گفتند و آیا چیزی گفتند که بعد در تقریب ثالث ذکر می‌شود یا این که نه؟ الان دو مرتبه تکرار می‌کنم اگر دیروز اشتباهی رخ داده باشد استدراک بشود. در تقریب ثانی این هست که اگر بطلان این معاملات دو وجه داشت باید امام آن وجه آخر را هم ذکر می‌فرمود، نه این که فقط بفرماید که اگر ظلم نمی‌کند اشکال ندارد. خب مگر ظلم نمی‌کند؟ یعنی عنوةً جبراً نمی‌گیرد ولیکن چون ولایت ندارد حق ندارد، شخصیت اعتباری ثابت نیست این جا باز هم معامله باطل است. خب امام علیه السلام بفرماید این جهت را. این که فقط فرمودند که اگر نمی‌دانی که ظلم میکند اشکال

ندارد معلوم می‌شود از حیث این‌که این شخص اعتباری است لا بأس به. این تقریب ثانی این است، من نمی‌دانم همین‌جور گفتم یا نه؟

و اما تقریب ثالث تقریب ثالث این است که گفته می‌شود که از روایت استفاده می‌شود در ذهن سائل اشکال فقط از ناحیه‌ی این‌که این ظلم می‌کند و اموال حرام در دستش هست و ممکن است آن‌ها را دارد می‌فروشد از این جهت شبهه در ذهنش بوده ولی از نظر این‌که سلطان و عمال سلطان بما این‌که یک شخص اعتباری هستند می‌توانند معاملات درست داشته باشند اشکالی توی ذهنش نبوده. اشکال فقط از این ناحیه توی ذهنش بوده. پس بما این‌که این سائل از کلامش استفاده می‌شود که او بحسب کبرای کلی معاملات سلطان و عمال سلطان را بما هما سلطان و عمال اشکال نداشته در ذهنش، اشکالش فقط از ناحیه‌ی این بوده که این یک سلطان یا یک عمالی است که چپاولگر است، مال مردم را به زور می‌گیرد و ستم می‌کند و ظلم می‌کند اشکال از این جهت در ذهنش بوده. وقتی مغروس در ذهن سائل این است که از آن حیث اشکال ندارد فقط اشکال از این ناحیه است، امام علیه السلام در این‌جا سکوت بفرمایند و تصحیح نکنند آن ما هو المغروس فی ذهن السائل این دلیل بر این است که تقریر می‌فرمایند، قبول می‌فرمایند امضا دارند می‌فرمایند. بله اگر کلامش ظاهر در این نبود بر امام لازم نیست حالا فرضاً یک چیزی توی ذهن کسی باشد، اما وقتی دارد ابراز می‌کند یک کلامی را دارد می‌گوید که از این کلام استفاده می‌شود که او برداشتش از شریعت این است و این‌جا امام هیچی نفرمایند خب این دلیل است بر این‌که امام تقریر فرمودند ما فی الذهن السائل را. تقریب ثالث این است. احتمال می‌دهم من دیروز این را به‌جای در تقریر ثانی گفته باشم که حالا تصحیح می‌کنم «التقریب الثالث: يظهر من هذا السؤال أنّ السائل كان يرتكز في ذهنه أنّ الشراء من عامل السلطان مستشكلاً بسبب الظلم الذي يقع منه» ظاهر می‌شود از سؤال سائل که فقط روی این تکیه کرده، این را فقط بیان کرده، از این سؤال ظاهر می‌شود که مرتکز بوده است در ذهن آن سائل این‌که شراء از عامل سلطان این محل اشکال است بسبب ظلمی که واقع می‌شود از آن عامل سلطان. آن ظلم مثل چی؟ «كأخذة المال بالقوة و العنوة و ما یشبه ذلك» که مال را به قهر و غلبه و عنوه و ??? 7:15 می‌خواهد بگیرد. «و من دون هذا

المحذور فلا مانع الشراء» توی ذهن سائل این بوده که منظور این است و بدون این محذور یعنی صرف نظر از این محذور که ظالم است دیگر مانعی از خریدن از آنها نیست «و يظهر ايضاً أنّ الامام عليه السلام لم يرد هذا الارتكاز» امام هم که این ارتکاز را ردع فرمودند، بلکه امام فرمودند «ما لم يعلم بتحقيق الظلم في خصوص المال المأخوذ فلا شبهة من هذه الناحية» امام فرمودند ما دامی که آن رجل نمی داند به تحقق ظلم در خصوص این مالی که دارد، مالی که اخذ گردیده می شود در مقام خرید از آن عامل، این اشکالی ندارد «و إن لم يكن الامر كذلك» این فرمودند که «فلا مشكلة من هذه الناحية» و این مطلب که امام فرموده «یشیر» اشاره می کند «الی أنّ الدولة مالكة و تصرفاته نافذة» پس معلوم می شود دولت مالک است و تصرفاتش هم نافذ است، خرید و شراهای که انجام می دهد درست است. «و إن لم يكن الامر كذلك و فلن تكون المشكلة مقتصرة على الشراء من الحاكم من الجهة المذكورة» اگر امر این چنین نباشد یعنی دولت مالک نباشد و تصرفاتش جایز نباشد، دیگر مشکل مقتصر بر شراء از حاکم از جهت این که ذکر گردیده شده که ظالم است نخواهد بود، بلکه در آن جا یک مشکله ی دیگر مهمی وجود دارد که «تضاف الى تلك المشكلة» که آن مشکله ی مهم دیگر اضافه می شود به آن مشکله ی ظلم «و هي عدم مالكيته و نفوذ تصرفاته» آن مشکله ی آخر عبارت است از این که اصلاً این آقا مالک نیست، تصرفاتش نافذ نیست به درد بخور نیست «و كان على السائل ان يذكرها» این بر عهده ی سائل بود که این را هم ذکر کند که آقا حالا ظلم هم نکند این چطور است؟ «بل كان الاولى عرض هذه المشكلة بدلاً من تلك» بلکه اولی این بود که سائل این مشکله ی دوم را طرح کند به جای مشکله ی اول که این ظالم است. چون این مشکله ی دوم هم در موارد ظلم هست هم در غیر مواردش هست. این که این را مطرح نکرده فقط آن را مطرح کرده معلوم می شود این را مشکله نمی دیده. «لأنّها» چرا این «كان الأولى»؟ «لأنّها» زیرا این مشکله ی دوم «تشمل جميع العمال بما فيهم العمال غير الظالمين» چون این مشکله ی دوم همه ی عمال را می گیرد، چه عمالی که ظالم باشند چه عمالی که ظالم نباشند. آن مشکله ای که او طرح کرده فقط مال عمالی است که ظالم هستند. پس بنابراین اگر توی ذهنش این اشکال دوم هم بود و اشکال توی نظرش بود باید طرح می کرد. حالا که این را طرح نکرده می فهمیم که نه،

توی ذهنش بوده که از نظر عمال بودن و سلطان بودن و اینها اشکالی نیست، اشکال از ناحیهی ظلم است، اگر ظلم نکنند معاملاتشان درست است. هم مالک هستند هم تصرفاتشان نافذ است

س: ... 10:45

ج: نه عمار ساباطی عده‌ای ...

س: ...

ج: بله بعضی از روایات عمار ساباطی را می‌گویند، عمار ساباطی مکانت آن جووری معلوم نیست داشته باشد.

«و بالتنبّه»، تازه شما نمی‌دانم از آن‌ور می‌خواستید بگویید یا از این‌ور می‌خواستید بگویید ...

س:

ج: نه اینها ابتدایی است، با همین سؤالها و جوابها ملا شدند.

«و بالتنبّه لما مرّ حول هذه الحديث يتضح حال بعض الروایات الاخرى التى سئل فيها عن الشراء من العامل الظالم» با توجه پیدا کردن و آگاهی پیدا کردن به آنچه که گذشت در اطراف این حدیث شریف که تقریب سه‌گانه برای آن ذکر کردیم متضح و واضح می‌شود حال بعض روایات دیگری که سؤال گردیده شده است در آن روایات از خریداری از عامل ظالم. ما یک روایت ذکر کردیم روایات دیگری هم که همین بحث در آنها شده تقریب استدلال به آنها هم ظاهر شد، پس دیگر لازم نیست که آنها را هم بیاوریم و کلام را طولانی کنیم. بله «سئل فيها عن الشراء من العامل الظالم و تجویز الامام علیه السلام لذلك» برای آن شراء «بلا قید» بدون این‌که یک شرطی را بفرمایند. این‌جا امام یک شرطی را اضافه کردند، گفتند اگر ظلم نمی‌کند. توی آن روایات اصلاً شرط را هم ذکر نکردند. «كما فى صحیحة: معاویة بن وهب قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام اشترى من العامل الشئ و انا اعلم انه يظلم» راوی می‌گوید یک چیزی را از عامل و کارگزار دولت می‌خرند و می‌دانند که او ظلم می‌کند به افراد، «فقال اشتر منه» این‌جا دیگر نفرمود، آن‌جا فرمود که اگر نمی‌دانی بخر «یشتری» وقتی نمی‌دانی، این‌جا اصلاً فرمود «اشتر منه» قید هم نفرمود. خب از این هم با تقریبی که آن‌جا گفتیم این‌جا هم همان تقریب جاری می‌شود. «لأنه و إن كان» حالا چطور آن تقریب این‌جا جاری می‌شود؟

«لأنّه و إن كان الحكم بالجواز لم يقيد بعدم العلم بوقوع الظلم في ذلك المال» چون اگر چه حکم امام به جواز مقید نشده به این که علم نداشته باشی به وقوع ظلم در آن مالی که داری می خری «إلا أنّ السؤال في خصوص العامل الظالم يشير إلى أنّ إشكال السائل هو في احتمال وقوع الظلم في المال الماخوذ و السؤال على فرض الشك قرينة على أنّ جواب الإمام عليه السلام هو حكم ظاهري مقيد ضرورة» خب می فرماید که از این که سائل باز در این جا در کلام خودش مقید کرد که «و هو يظلم» همان تقریب ثالث این جا می آید دیگر که معلوم می شود مشکله ای که توی ذهنش بوده این بوده، از حیث ظلم بوده و الا از حیث عامل بوده و سلطان بودن مشکلی نمی دیده، پس همان تقریبی که ثالثی که آن جا کردیم در این جا هم می آید. «إلا أنّ السؤال في خصوص العامل الظالم» این «يشير إلى أنّ إشكال السائل هو في احتمال وقوع الظلم» در آن مالی است که اخذ گردیده می شود از آن عامل.

«و السؤال على فرض الشك قرينة على أنّ جواب الإمام عليه السلام هو حكم ظاهري مقيد» و مطلب دیگر این است که خب سؤال سائل در فرض شک است دیگر که شاید احتمال می دهیم این از مال ظلم باشد. امام می فرماید «اشتر» پس این حکم امام به جواز الاشتهار این دلالت بر وجوب که نمی کند «اشتر منه» چون امر در مقام توهم حضر است دلالت بر اباحه می کند، ترخیص می کند. امام می فرماید بخر، این بخر یعنی جایز است. این جایز است که امام می فرماید در چه ظرفی است؟ در اثر این است که او شک دارد. جواز در ظرف شک می شود حکم ظاهری. همان جور که گفتیم این جزء روایاتی است که طایفه ی صنف اول روایاتی است که دلالت بر حکم ظاهری می کند، پس این روایت هم دلالت بر حکم ظاهری می کند ولو امام علیه السلام خودش تقیید نفرموده امام جواب سؤال شک را داده، کسی که شک داشته و فرض این است که او شک دارد که لعلّ این مال دزدی باشد، مال سرقت باشد، مال نمی دانم به زور گرفتن از مردم باشد، غصب باشد، امام فرمودند «اشتر» پس معلوم می شود این حکم ظاهری است.

س: 16:12....

ج: تقریب ظلم نیست، نه دارد می گوید آن مال چطور است من بخرم، آن مال را دارد سؤال می کند.

خب بعد می‌فرمایند که «و السؤال علی فرض الشک» این‌که سؤال سائل بر فرض شک استوار شده است این قرینه است بر این‌که جواب امام علیه السلام «هو حکم ظاهری مقید بفرض عدم العلم بالخلاف» این حکم ظاهری است که مقید است بحسب ضرورت به فرض عدم علم به اختلاف. امام نمی‌خواهد بفرماید که در این‌جا «اشتر» یعنی حتی اگر می‌دانی این ظلم است مال دیگری است دارد می‌فروشد بخر، قطعاً امام می‌خواهد بفرماید در همین فرضی که شک داری معلوم نیست، این‌جا را دارد حضرت می‌فرماید. می‌فرمایند که «هو حکم ظاهری مقید بفرض عدم العلم بالخلاف» این ضرورت هم یعنی همان بدیهی است، امام که نمی‌خواهد بفرماید مال مردم را اگر دارد می‌فروشد شما بخر «و من هنا يطرح التقريب الأول و الثالث فی هذا القسم» به این ملاحظه‌ی این مطلبی که توضیح دادیم هم تقریب اول در این‌جا جاری می‌شود در این حدیث معاویة بن وهب و هم تقریب سوم. تقریب سومش را که بیان کردیم دیگر. تقریب اول هم چی بود؟ این بود که معلوم می‌شود امام این را ید این را ید مالکی می‌داند که این بله این چون ید دارد پس معلوم می‌شود مال اوست، تو که یقین نداری این ید علامت ملکیت است، پس و جواز تصرف است؛ آن سه مقدمه‌ای که در تقریب اول گفتیم به این روایت معاویة بن وهب هم قابل تطبیق است.

س: ... 18

ج: چرا، آن اشکالی که آن‌جا بوده، تقریب آن تقریب این‌جا هست.

«تحلیل التقريب الثالث» حالا عنوان تحلیل به آن داده شده، می‌شود گفت اشکال هم هست در این. اشکالی که بر این تقریب وجود دارد یعنی این تقریب ثالث، این است که این حرف‌ها درست است که در ذهن سائل این بوده که من حیث آنّه سلطانٌ أو عامل اشکال نیست فقط از حیث این‌که ظلم می‌کند اشکال بوده فلذا این را مطرح کرده آن را مطرح نکرده. این در صورتی ما می‌توانیم این حرف را بزنیم که این آقای سائل در آن لحظه غافل نباشد، اما اگر اصلاً از آن حیث غافل بوده حواسش نبوده، خب بنابراین سؤال او لازم نیست که از این حیث باشد؛ چون الان غفلت داشته و وقتی غفلت داشت از یک مطلبی، این‌جا دیگه موضوع برای تقلید امام درست نمی‌شود. او اصلاً ذهنش به این مطلب توجه ندارد، التفات ندارد، بعداً اگر توجه کند ممکن

است شک داشته باشد. بگوید! از آن جهت است ما نمی دانستیم. شما اگر می خواهید استدلال بکنید به این حدیث و تقریر سوم را این جا پیاده بکنید باید چه بگویید؟ باید بگویید که این که، احتمال این که این التفات نداشته است منتفی است. پس حتماً التفات داشته. به این مسئله هم توجه داشته که لعل، شخص اعتباری، عنوان سلطان، عنوان عامل، این ها ممکن است به درد نخورد، شارع قبول نداشته باشد، آن وقت تصدیق هم داشته که نه، این جوری نیست. شارع قبول دارد. فلذا سؤالش را منعطف کرده به ظلمش. و حال این که نه، شاید اصلاً غافل بوده از این جهت. این یکی.

دو: لعل، لعل قبلاً از امام سؤال کرده بوده، شنیده بوده که امام فرمودند این معاملاتی که می روید می کنید با این سلطان و عمال و گرفتار هستید؛ من این ها را تنفیذ کردم. نه این که آن ها مالک هستند. نه این که یک جواز تصرف برای آن ها است. نه، آن ها معاملاتشان فضولی است. جایز نیست. ولی امام فرموده من چه کار کردم؟ من تنفیذ کردم برای شماها. مثل این که امام صادق سلام الله علیه در یک فرازی تحلیل فرمودند خمس را، گفتند وضع مردم بد است، الان انصاف نیست ما خمس بگیریم از آن ها. تحلیل کردند. خب این جا هم امام علیه السلام می فرمایند این معاملات، او ولی امر واقعی است دیگه، او است. او می فرماید من تنفیذ کردم. از این جهت اصلاً از آن حیث سؤال نکرده. می گوید خب آقا، شما تنفیذ کردی اما یک آدمی است ظالم است. این جا را هم تنفیذ می کنید؟ این جا هم بخزند یا نه؟ پس بنابراین با توجه به این دو احتمالی که گفتیم؛ اولاً شاید غافل بودند، ثانیاً شاید این جوری باشد که قبلاً این جوری بوده، پس نمی توانیم بگوییم تقریب سوم حتماً در این جا جاری می شود. تقریب اول هم که اشکالش را قبلاً گفتیم.

س: 21:28

ج: احتمال همین که بدهیم برای استدلال ساقط می شود دیگه.

س: ...

ج: بله عقلایی هست که ائمه علیهم السلام به خاطر گرفتاری مردم و این ها این کار را کرده باشند. خب ...

س:؟؟ ظالم بودند؟؟

ج: بله؟

س: همیشه این جورى بوده که ظالم بودند.

ج: نه، حالا همه شان این جور...، نه، ظالم به این معنا که اعمال ولایت شان اگر ولایت نداشته باشند از این جهت بله. اما از جهت این که ممکن است ایشان اهل چپاول و به زور گرفتن و فلان و بهمان نبودند. این ظلمی که این جا گفتیم یعنی عنوةً ظلماً این جورى. این ...

س: ...

ج: نه، عادل شما نفرمایید. البته بودند توی دستگاهها مثل فضل بن شاذان و امثال ...

س: ...

ج: نه، می دانم نه، مطلب توضیح داده شد. این چیزی که در روایت هست که وقتی ظالم است أخذ می کند عنوةً، این مقصود این است که یعنی به زور همه عرفاً می گویند این به زور دارد می گیرد. اما ظلم از جهت این که متصدی شده منصبی را که برای استحقاق تصدی او را ندارد شرعاً. از این جهت ... ولی آن کارهایی که می کند کارهای درستی است. یعنی به این معنا که فی نفسه، درست است. می رود خرید و فروش می کند، با معاملات درست، مال کسی را نمی گیرد، ظلم به کسی به این معنا نمی کند. خب این داریم. توی عمال داریم. آدم های این جورى هم بودند. در عمال این جورى بودند.

«إن صحه هذا التقريب منوطه بما إذا لم نحتمل أن السائل لم يكن ملتفتاً أبداً إلى حيثية أن تصرفات عمال السلطان جائزة أم لا؟» این تقریب منوط است و وابسته ی به این است که احتمال ندهیم اصلاً که سائل ملتفت نبوده هرگز به حیثیت و این جهت که آیا تصرفات عمال سلطان جائز است یا نه؟ اصلاً این توی ذهنش نبوده. فلذا آن را مطرح نکرده. غافل از این جهت شاید بوده. خب وقتی غافل بوده چه جور شما می گویند یک چیزی مرتکز در ذهنش بوده، امام تقریر فرموده؟ این اصلاً غافل بوده. احتمال می دهیم اصلاً از این جهت غافل بوده. این که شما بفرمایید که این توی ذهنش بوده، امام علیه السلام هم سکوت کردند. معلوم می شود ما فی الذهن السائل را تقریر فرمودند، این در صورتی است که احتمال غفلت ندهیم. ممکن این آقا غافل بوده،

اصلاً توی ذهنش نبوده. «وأنه كان ناظراً إلى جهة أن العامل كان واضح الظلم وأنه» و این که آن آقای سائل ناظر بوده است مطلبش و کلامش به این که این عامل واضح الظلم بوده. شاید ناظر به این است. اما این که حالا عامل بما هو عامل، سلطان بما هو سلطان، معاملاتش جائز است یا جائز نیست و مالک هست یا مالک نیست، این اصلاً شاید غافل بوده، توی ذهنش نبوده است. «وكذلك لم نحتمل» باز این استدلال منوط به این است که احتمال ندهیم «أن منشأ الارتكاز المذكور كان جهةً أخرى»، منشأ ارتکاز مذکور که یعنی بما آن عامل و سلطان اشکال ندارد، منشأ آن جهت دیگری غیر از این که او مالک است و جایزالتصرف است منشأ دیگری نداشته باشد. ممکن است ... بله، می گوید عامل اشکال ندارد. این عمال اشکال ندارد. چرا؟ نه چون مالک است. نه چون جایزالتصرف است. بلکه از باب این که امام علیه السلام تصرفات این فضوله‌ها را به خاطر تسهیل بر شیعه فرموده که تنفیذ کردم. شاید برای این جهت بوده، پس از این جهت سؤال نکرده. حالا منتها می آید می گوید آقا، خب درست است شما تنفیذ فرمودید برای ما، اما خب من می دانم. این آدم ظالمی است. پول مردم را همین جور می چاید. اموال مردم را می چاید. این احتمال می دهم این که دارد به من می فروشد همان‌هایی باشد که چاییده. می فرمایند که بله «و كذلك» همانند آن قبلی احتمال ندهید که منشأ ارتکاز مذکور که معامله با سلطان و این‌ها من حیث و اشکال الان ندارد، احتمال ندهیم که این منشأ آن کان منشأ جهت دیگری. مثلاً حالا از باب نمونه من منشأ دیگر را بیان می کنم. «أن الراوی كان قد سأل الامام علیه السلام سابقاً عن تصرفات العمال والإمام علیه السلام نفذت تلك التصرفات للشيعة في عصر التقيّة»، ممکن است این جوری بوده «و إلّا» مثلاً همین فقهای معاصر هم گاهی همین کار را می کنند دیگه. مثلاً این آقایانی که مثلاً اموال بانک را مجهول المالک می دانند و این‌ها، یکی از آن‌ها همین مرحوم آقای آسید محمد سعید حکیم رضوان الله علیه بود. گفتند توی رساله عملیه‌اش نوشته بود که من، مردم وقتی از بانک پول می گیرند، به قصدی که در ذهن من هست قصد کنند. من اجازه دادم. خب به آن چیزی که در ذهن من است قصد کنند آن وقت برای‌شان حلال است. خب إذن عام داده. یا مرحوم آقای حکیم قدس سره در رساله عملیه‌شان برای این که مردم سهم سادات را خودشان، ایشان می گفتند سهم سادات و سهم امام هر دو باید به إذن فقیه باشد.

اما اجازه داده بودند عام توی رساله که مردم می‌توانند سهم ساداتش را به مواردی که کبریاتش تطبیق می‌کند و شرایطش وجود دارد خودشان بدهند. إذن عام داده. حالا ائمه علیهم‌السلام در زمان خودشان مشکلاتی که برای شیعه بوده، این‌ها با آن‌ها سروکار داشتند و این‌ها؛ ممکن است که اجازه کرده باشند. و این ربطی ندارد به این که او مالک است. او جایزالتصرف است. نه، او مالک نیست، جایزالتصرف هم نیست، معاملاتش فضولی است. اما امام علیه‌السلام تنفیذ فرمودند.

خب می‌فرمایند که «و إلاً مع وجود أحد هذين الاحتمالين يهدم هذا التقريب». با وجود این دو احتمال؛ هر یکی از این دو احتمال، این تقریب واژگون می‌شود از بین می‌رود. فتحصل که این صنف اول را ما نمی‌توانیم به آن استدلال بکنیم.

الصنف الثاني: «روایات جواز أخذ المال من باب المقاصّة». روایاتی که دلالت می‌کند بر جواز أخذ مال از باب تقاص. انسان از یکی طلبکار است، او طلب را نمی‌دهد. حالا مالی از او به دست این شخص رسیده، این مقاصّة می‌تواند آن مال را طبق شرائطی بردارد. این روایتی که بر این دلالت می‌کند. خب در جایی این مقاصّة بیان شده که طرفی که اداء نمی‌کند عمال است. سلطان است. می‌فرمایند که مثل این معتبره‌ی داوود. «التي جاء فيها: إِنِّي أَخَالَطُ السُّلْطَانَ»، رفت و آمد دارند با سلطان «فَتَكُونُ عِنْدِي الْجَارِيَةَ فَيَأْخُذُونَهَا أَوْ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ»، یک دابّه‌ی زرنگ و پابه‌رکابی دارند. این «فَيَبْعُونَهَا فَيَأْخُذُونَهَا». دیگه این ظلم‌های عجیب و غریبی که این‌ها می‌گویند. جاریه دارد، خوشش آمده می‌گوید؟؟ اسب راهواری دارد می‌گوید باید، فرستادند سراغ او که این اسب را باید به ما بدهید. «فَيَبْعُونَهَا فَيَأْخُذُونَهَا ثُمَّ يَقَعُ لَهُمُ عِنْدِي الْمَالُ» یک مالی از آن‌ها به دست من واقع می‌شود. «فَلِي أَنْ أَخُذَهُ» من می‌توانم این مالی که از آن‌ها به دست من می‌رسد، این را به جای آن جاریه و به جای آن اسب بردارم؟ «قَالَ: خُذْ مِثْلَ ذَلِكَ وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ». فرمودند به همان اندازه‌ای که مال از تو گرفتند به همان اندازه بردار. مازاد بر آن نه. خب این، به این حدیث استدلال شده بر این که معلوم می‌شود که سلطان مالک است و تصرفاتش نافذ است. چرا؟ برای این که او آمده چه‌کار کرده؟ او آمده جاریه این را گرفته، اسب این را گرفته، آن سلطان. حالا از سلطان چی به دست این می‌رسد بما آنه سلطان؟ مثلاً زکات

می آورند یا مثلاً مالیات می آورند یا چی می آورند، اینها را می آورند. این آقا می گوید، امام علیه السلام به حسب این می فرماید که شما به همان اندازه اشکال ندارد بردارید. پس معلوم می شود آن سلطان مالک این شده بما آنه سلطان. و حالا امام علیه السلام می فرماید که به جای او می توانی این را برداری. این تقریب استدلال. «فهذا الحديث كما يتضح من السؤال وجوابه» این حدیث همان طور که آشکار می شود از سؤال و جوابی که در این حدیث وارد شده، این حدیث «متعلق بأخذ مال السلطان بدلاً عن المال المأخوذ»، مال سلطان بما آنه سلطان. این جا را حالا دارد معنا می کند. مال سلطان بما آنه سلطان را می توانی بدل از آن مالی که از تو گرفته سلطان برداری. «والإمام عليه السلام جوز الأخذ بنفس المقدار». تجویز فرمودند. گرفتن را به همان مقداری که او از تو گرفته است. «وتقريب الاستدلال بهذا الحديث هو أنه من المعلوم أن المقاصّة لا تجوز من أموال الغير»، مقاصّه ی از اموال دیگران که نمی شود کرد. اگر این سلطان این مالها مال خودش نباشد چه طور این می تواند به عنوان مقاصّه طلبی که از سلطان دارد، از اموال سلطان بما آنه سلطان بردارد؟ مثلاً یک کسی از مثلاً فرض کنید که یک رئیس جمهوری طلب دارد. رئیس جمهور حالا نمی دهد فرض کنید. یک رئیس جمهوری، نمی دهد. می آید می گوید از اموال دولتی بردارم؟ می گوید اینها مال دولت است. این هم که دولت است دیگه، این رئیس جمهور است، این شاه است. نمی شود که، مال دیگری را که از باب مقاصّه نمی شود برداشت. پس این جا که امام فرموده می توانی برداری معلوم می شود مال دیگری نیست. مال خود سلطان است. پس سلطان مالک می شود. و چون عنوان سلطان هم آورده معلوم می شود سلطان بما آنه سلطان است. حالا شما باید یک مقداری تحمل بکنید این تقریب استدلال را تا اشکال می شود.

خب می فرمایند که «هو أنه من المعلوم أن المقاصّة لا تجوز من أموال الغير بل تجوز فقط من مال الآخذ لمال المقاص»، بلکه جایز است فقط از مال کسی که أخذ کننده است مال کسی که می خواهد تقاص کند. کسی که فقط مال این مقاص را برداشته، از مال خود آن می شود تقاص کرد نه از مال دیگران. «وبناءً عليه فإن لم يكن السلطان مالكاً ولا تصرفاته نافذة، فلا يمكن التقاص من الأموال التي ملكها من الناس بالمعاملات المختلفة التي أجزاها بعنوان السلطان» آن جا ممکن نیست تقاص نمودن از اموالی که آن سلطان تملیک کرده

آن اموال را به مردم به سبب معاملات مختلفه‌ای که آن سلطان آن معاملات مختلف را جاری ساخته است. «وعليه كان على الإمام عليه السلام أن يقيد جواز المقاصّة بأموال السلطان الخاصة»، اگر سلطان مالک نبود امام باید تقاص را مقید می‌فرمود. می‌فرمود از مال خاص خودش اگر به دست تو رسید بردار. اما اموال دیگر نه، آن‌ها را نه. و حال این که امام این تفسیر را ندارد. گفتند از سلطان اگر مالی به دست تو رسید بردار. آن مالی که از سلطان به ستنش می‌رسد چه مالی است؟ حالا لا اقل اطلاق دارد. ممکن است بعضی اش مال شخصی اش باشد، ممکن است بعضی اش مال‌های دولتی باشد به دست این می‌آید. می‌فرمایند که «وعليه كان على الإمام أن يقيد جواز المقاصّة بأموال السلطان الخاصة والحال أنه» یعنی امام علیه السلام «أطلق التجويز». تقييد کردند. «بل يمكن استظهار أن المال المقصود في يقع لهم عندى المال هو مال السلطان» عبارت سائل. چی گفت؟ گفت که «ثم يقع لهم عندى المال» این اصلاً عبارت ... لهم یعنی ل سلطان، ل دستگاه نه ل شخص. بعید نیست اصلاً بگوئیم استظهار، پس اول اطلاق را بگوئیم. گفت از این‌ها اطلاق دارند. زمانی که از مال خودشان باشد یا مال دولتی باشد. دوم: این که نه، می‌گوئیم اصلاً سؤال سائل این است که از مال دولتی به دست من می‌رسد. اصلاً ظهورش در مال دولتی است. می‌فرمایند که «بل يمكن استظهار أن المال المقصود في يقع لهم عندى المال هو مال السلطان وأتباعه». مال سلطان و اتباع سلطان است. «تحت هذا العنوان» زیر همین عنوان سلطان و اتباع سلطان بودن و عمال سلطان بودن. «لا أموالهم الخاصة لذلك». چون چنین چیزی استفاده می‌شود، ظهور دارد. یا نه، اگر ظهور ندارد اطلاقش لا اقل شامل می‌شود. «يستفاد من الحديث مالكية الدولة وصحة تصرفاتها». تصرفات دولت. وصلى الله على محمد و آله الطاهرين.

پایان